جلسه 243

یکشنبه 21/07/87

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در عبادیت طهارات ثلاث بود. جوابهایی که از اشکال به عبادیت طهارات ثلاث گرفته شد مطرح می کردیم. رسیدیم به جواب پنجم.

جواب پنجم: این است که اصل مبنای اشکال را که می گفت الامر الغیری لا یکون مقربا، قصد امتثال الامر الغیری لا یکفی فی قصد القربة. جواب خامس می گوید این مبنای اشکال نادرست است. امر غیری امری است صادر از شارع. مکلف امتثال می کند امر غیری را بما أنه امر الله. وقتی به حضرت موسی و هارون علیهما السلام خطاب شد که "إذهبا الی فرعون إنه طغی فقولا له قولا لینا لعله یتذکر أو یخشی" به سمت فرعون حرکت کردند. اگر ذهابشان به قصد امتثال امر غیری بود، چرا تقرب به خدا نبود؟ اگر بگوئید که قصد امتثال امر غیری نمی تواند کافی باشد در وضوء مثلا، چون تا وضوء به قصد قربت نیاوریم، امر غیری شامل آن نمی شود، چون امر غیری شامل وضوء قربی می شود. و تا امر غیری شامل وضوء نشود، قصد امتثال امر غیری نمی توانیم بکنیم.

این دور درست نیست. اینکه بگوئید شمول الامر الغیری للوضوء یتوقف علی اتیان الوضوء بقصد امتثال الامر، چون وضوء بدون قصد امتثال امر وضوء قربی نیست ومقدمه نماز نیست تا امر غیری شاملش بشود. پس شمول امر غیری نسبت به وضوء متوقف است بر اتیان الوضوء بقصد امتثال الامر. و اگر بنا باشد عبادیت وضوء با قصد امتثال امر غیری بشود، می شود دور. چون وضوء به قصد امتثال آن توقف پیدا می کند بر امر غیری، امر غیری به آن هم توقف پیدا می کند بر اینکه وضوء به قصد امتثال امر باشد، و الا مقدمه نماز نمی شود تا امر غیری به آن تعلق بگیرد. جوابش این است که آقا وضوء ولو مقدمه تامه نیست، اما جزء المقدمه که هست. کافی است برای تعلق امر غیری به وضوء اینکه وضوء جزء المقدمه است، و جزء المقدمة مقدمة.

سؤال وجواب: امر غیری تعلق می گیرد به وضوء به قصد امتثال امر. من در خارج هنوز وضوء نگرفته ام به قصد امتثال امر این مقام امتثال است، ولکن متعلق امر غیری عنوان الوضوء بقصد امتثال الامر است. پس امر غیری تعلق می گیرد به عنوان الوضوء بقصد امتثال الامر. و وضوء جزئی است از این متعلق امر غیری، یعنی جزء مقدمه است. و جزء المقدمة مقدمة.

بله بعد از اینکه امر غیری تعلق گرفت به وضوء به قصد امتثال امر، خارجا من متمکن می شوم از اتیان به این وضوء به قصد امتثال امر. فأین الدور؟ امر غیری تعلق می گیرد به وضوء به قصد امتثال امر، وطبعا وضوء هم جزء المقدمه است امر غیری بر آن هم منبسط می شود.

بله! تحقق وضوء به قصد امتثال امر در خارج ممکن نیست مگر بعد از شمول امر نسبت به وضوء به قصد امتثال امر.

پس دور در کار نیست. امر غیری به عنوان الوضوء بقصد امتثال الامر تعلق می گیرد. و این مشکلی ندارد. و آن چیزی که توقف دارد بر وجود امر، عنوان نیست، امتثال این هست. اتیان به وضوء به قصد امتثال امر در خارج توقف بر امر غیری دارد، و امر غیری توقف بر اتیان به وضوء به قصد امتثال امر که ندارد. توقف دارد بر عنوان الوضوء بقصد امتثال الامر. عنوان الوضوء بقصد امتثال الامر هم مرکبی است از ذات وضوء و قصد امتثال الامر. پس این امر غیری به ذات وضوء هم منبسط شده است. مشکل و دوری در کار نیست.

ولذا مرحوم ایروانی و در معاصرین آقای سیستانی فرموده اند: این مبنا که الامر الغیری لیس مقربا از اغلاط است.

سؤال وجواب: اشکال دور در بحث تعبدی و توصلی مطرح شده است و آنجا هم جواب داده اند. این اشکال دور در اینجا هم شبیه همان اشکال دور است. جواب هم همان جواب است. منتهی یک اضافه ای که دارد این است که فکر کرده اند وضوء که مقدمه نیست، وضوء به قصد امتثال امر مقدمه است. پس امر غیری تعلق می گیرد به مقدمه، و وضوء تنها که مقدمه نیست. پس امر غیری به وضوء تعلق نگرفته است. جوابش این است که وضوء جزء المقدمه است امر غیری به او هم تعلق می گیرد. امر غیری تعلق می گیرد به عنوان الوضوء بقصد امتثال الامر، و بعد از اینکه امر غیری به این عنوان تعلق گرفت، ما در خارج تمکن پیدا می کنیم از اتیان به وضوء به قصد امتثال امر.

پس تمکن از وضوء به قصد امتثال امر موقوف است بر امر غیری، ولی امر غیری موقوف بر آن نیست. امر غیری موقوف است بر عنوان الوضوء بقصد امتثال الامر. و عنوان الوضوء بقصد امتثال الامر را مولا لحاظ می کند و امر غیری را به او متعلق می کند. امر غیری به وضوء به قصد امتثال امر هم منبسط می شود بر ذات وضوء. مشکلی نیست.

سؤال وجواب: امر به عنوان متعلق متوجه می شود. عنوان متعلق با ذات متعلق فرقی نمی کند. امر به متعلق که متوقف نیست بر وجود متعلق در خارج. بلکه قبل از وجود متعلق در خارج امر تعلق می گیرد به متعلق یعنی به عنوان متعلق.

اقول: مشکل این جواب خامس این است که قصد امتثال امر غیری به نظر ما مقرب نیست. و مبنای اشکال که گفته اند الامر الغیری لا یکون مقربا که ما مجبور شدیم این همه جواب از او بدهیم انصافا مبنای درستی است و الامر الغیری لا یکون مقربا. چه قائل بشویم به وجوب مقدمه و تعلق امر غیری به مقدمه مطلقا، و چه قائل بشویم به تعلق امر غیری به مقدمه موصله.

اگر قائل بشویم به تعلق امر غیری به ذات مقدمه، یک آقایی می گوید مولا که گفت إذهب الی السوق و اشتر اللحم. خب إذهب الی السوق وجوب غیری دارد، من حال گوشت خریدن ندارم، اما حال ذهاب الی السوق دارم. ای مولا یک امر نفسی داشتی به شراء لحم، یک امر غیری هم داشتی به ذهاب الی السوق. ما هنر نداریم امر نفسی ات را امتثال کنیم، امر غیری به ذهاب الی السوق را امتثال می کنیم. این آقا میرود بازار یک گردشی می کند و برمی گردد. مولا می پرسد گوشتت کو؟ می گوید ما گوشت نخریدیم ولی افتخار امتثال امر به ذهاب الی السوق نصیبمان شد. خب اگر مولا به این شخص بگوید این افتخار به سرت بخورد حق دارد. این چه افتخاری است. مولا می گوید من که گفتم ذهاب الی السوق او به غرض شراء لحم است. والا ذهاب الی السوق بما هو هو به چه درد من می خورد. می گوید من میخواستم یک امر مولوی را امتثال کنم ولو امر مولوی غیری. خب عقلاء و عقل این را قبول نمی کنند.

این اشکال واضح است.

اما اگر بگوئیم وجوب غیری اختصاص دارد به مقدمه موصله؛ بعضی ها فکر کرده اند دیگر مشکل حل است. چون این آقا اگر ذهاب الی السوق بکند ولی شراء لحم نکند، که اصلا امر غیری به مقدمه موصله را امتثال نکرده است. اگر ذهاب الی السوق بکند و بعدش هم شراء لحم بکند، خب مولا خیلی هم از او ممنون می شود. رفت بازار گوشت هم خرید. رفت بازار به قصد امتثال امر غیری به مقدمه موصله. که بیان آقای سیستانی هم همین بود.

ما عرضمان این است که نه، این هم مقرب نیست. چرا؟ برای اینکه این آقا که دارد ذهاب الی السوق می کند وبعد هم شراء لحم، داعی اش این است که می گوید من گوشت می خرم نه بخاطر امر نفسی مولا، بلکه بخاطر اینکه آن ذهاب الی السوقم درست بشود. چون امر غیری به ذهاب الی السوقی داریم که بعد از آن شراء لحم بکنیم. من هیچ داعی ندارم که شراء لحم بکنم. من می خواهم امر غیری را امتثال کنم، بخاطر امتثال امر غیری مجبورم واجب نفسی را هم بیاورم تا مقدمه موصله درست بشود. خب این داعی قربی نیست. چرا؟ برای اینکه عقل در باب تقرب به مولا اینجور حساب می کند، می گوید اگر خود مولا می خواست خودش گوشت بخرد، بازار که می رفت به چه داعی می رفت؟ بازار می رفت به داعی توصل به گوشت خریدن. پس در اراده تکوینیه مولا وقتی خود مولا می خواهد گوشت بخرد، ذهاب الی السوقش به داعی توصل به شراء لحم است. عقل می گوید عبد مولا به منزله ید مولا است. اگر مولا از عبد بخواهد بگوید تو بازار برو و گوشت بخر، یعنی تنفید کن اراده مرا. این عبد به منزله عضلات مولا می شود در تنفیذ اراده مولا. گویا جای مولا نشسته در تنفیذ اراده مولا. خب اگر مولا خودش می خواست برود گوشت بخرد، ذهابش الی السوق به داعی توصل الی شراء اللحم بود. حالا هم که از عبدش این را خواسته است، موقعی این عبد تنفیذ می کند اراده مولا را، که ذهابش الی السوق به داعی توصل الی شراء اللحم باشد. اما اگر نه، داعی و محرک به ذهاب الی السوق شراء اللحم نباشد. می گوید مولا به تو بگویم من هیچ بناء نداشتم و ندارم که امر تو به شراء اللحم را امتثال کنم. من می خواهم امر تو به مقدمه موصله را امتثال کنم. خب این از نظر عقل مقرب نیست. چرا؟ برای اینکه این تنفیذ اراده مولا نیست. اراده مولا اینطور تنفیذ می شود که اگر خود مولا بود و اراده کرده بود خودش گوشت بخرد چه می کرد؟ ذهاب الی السوق می کرد به داعی توصل به شراء اللحم می کرد. عبد هم اگر می خواهد متقرب الی المولا باشد و تنفیذ اراده مولا بکند، ذهابش الی السوق به داعی توصل به شراء لحم باید باشد، نه اینکه به داعی ایجاد مقدمه موصله باشد. مولا در مقدمه موصله که غرض نفسانی و غرض نفسی ندارد، شوق نفسی ندارد به مقدمه موصله. شوقش تبعی است و بخاطر شراء لحم است. آن عبد بخاطر شراء لحم نرفت بازار، بازار رفت اما به او می گویند بازار تنها رفتن امتثال امر غیری نیست، می گوید خب جهنم، پس گوشت هم می خرم تا امتثال امر غیری به مقدمه موصله بکنیم. اینکه می گوید جهنم، گوشت هم بخریم تا امر به مقدمه موصله را امتثال کنیم، آیا مولا هم همینطور بود؟ مولا هم وقتی خودش می خواست برود بازار و گوشت بخرد، آیا بازار می رفت موقع گوشت خریدن می گفت جهنم گوشت هم بخریم تا مقدمه موصله محقق بشود؟! مقدمه موصله چه ارزشی برای مولا دارد. مثل اینکه یک آقایی فکر می کند که در امتثال امر غیری یک خاصیتی است، هر کس امتثال امر غیری بکند فرض کنید روزی اش زیاد می شود.

پس مهم این است که ما مقدمه را انجام بدهیم به داعی توصل به آن ذی المقدمه، نه اینکه ذی المقدمه را انجام بدهیم به داعی اینکه مقدمه موصله مان درست بشود. برویم کنار غصابی بگوئیم جهنم وگوشت هم بخریم تا آن ذهاب الی السوقمان بشود مصداق مقدمه موصله. این چه نوع امتثال و تقربی است به مولا!.

سؤال وجواب: او می شود تقرب. چرا؟ برای اینکه مولا خودش هم وقتی ذهاب الی السوق می کرد به داعی توصل به شراء اللحم بود. حالا هم عبد مولا که مولا به او گفته من وقت ندارم تو إذهب الی السوق و اشتر اللحم، عبد مولا هم ذهابش الی السوق به داعی توصل به شراء اللحم است. فطابق عمل العبد مع ارادة المولا. اما اگر این عبد اینطور نباشد بگوید من دوست دارم وفکر می کنم این موجب سعه رزق می شود که امتثال کنم امر غیری مولا را، و الا من نه بازار می رفتم نه گوشت می خریدم، هیچ هوس امتثال امر نفسی مولا را ندارم. ولی چون گفته اند امتثال امر غیری مولا روزی ات را زیاد می کند این آقا می آید ذهاب الی السوق که کرد و رفت بازار، به مغازه غصابی که رسید می گوید جهنم گوشت هم بخریم تا مقدمه موصله مان تکمیل بشود، خب این کی داعی قربی است؟!

سؤال وجواب: ما می گوئیم اتیان به مقدمه به داعی توصل به واجب نفسی، این مقرب است ولو اصلا مقدمه امر غیری نداشته باشد. ما اصلا دنبال امر غیری نیستیم. ما می گوئیم اتیان به مقدمه به داعی توصل به واجب نفسی مصداقٌ للتقرب. ما می گوئیم اصلا نیازی به امر غیری شرعی نیست.

سؤال وجواب: کسانی که می گویند ما امر غیری شرعی نداریم، من می گویم ذهاب الی السوق می کنم به داعی توصل به شراء اللحم. یا در وضوء، وضوء می گیرم به داعی توصل به صلاة مع الوضوء. اتیان به مقدمه به داعی توصل به واجب نفسی این موجب تقرب است ولو این مقدمه امر غیری هم نداشته باشد. اما این جواب خامس می گوید نه، شما امر غیری شرعی به مقدمه را ببین و قصد کن امتثال آن امر غیری شرعی به مقدمه را. به جوری که اگر ذات مقدمه واجب باشد چه موصله باشد چه نباشد کما علیه المشهور، اصلا من قصد امتثال امر به مقدمه را می کنم ذی المقدمه را هم نمی آورم. این موجب تقرب است. اگر امر به مقدمه موصله بود اینجا مقدمه را می آورد بعد می گوید جهنم ذی المقدمه را هم بیاوریم تا آن مقدمه ما موصله باشد. ما می گوئیم اینها کافی برای تقرب نیست.

سؤال وجواب: اگر از مقدمه بیزار است ولی به داعی ذی المقدمه آن مقدمه را انجام بدهد هیچ اشکال ندارد. مثلا از حمام رفتن بیزار است، ولی غسل بر او واجب است به او گفته اند باید حمام بروی. می گوید دیگر چاره ای نیست، با اینکه از حمام بدم می آید ولی باید حمام بروم بخاطر غسل. لذا حمام می رود غسل می کند بخاطر توصل به نماز با غسل. این موجب تقرب است. اما برعکسش موجب تقرب نیست.

جواب سادس: آخرین جوابی است که عرض می کنیم که جواب حضرت امام قده است. ایشان فرموده اند: اصلا قصد تقرب ربطی به امر ندارد تا دنبال امر نفسی باشیم به طهارات ثلاث، دنبال این باشیم که قصد توصل به ذی المقدمه مقرب باشد. اصلا این حرفها درست نیست. آن چیزی که ملاک عبادت است صلاحیت عمل است للتقرب الی المولا. ارتکاز متشرعه هم همین است. وضوء که می گیرد فکر می کند این وضوء مقرب الی المولا است به امرش هم کاری ندارد.

بعد ایشان می فرماید: ممکن است شما بگوئید پس در تیمم چه می گوئید؟ ما دلیل نداریم که تیمم عبادت است.

ایشان می فرماید چرا، در تیمم هم در حالی که بعدش می خواهیم نماز بخوانیم عبادت است، امر داشته باشد یا نداشته باشد.

بعد ایشان می گوید بلااشکال ارتکاز متشرعه بین لباس پوشیدن قبل از نماز و بین غسل کردن فرق می گذارد. می رود حمام غسل که می کند احساس می کند دارد متقرب می شود الی المولا. اما وقتی می آید رختکن حمام لباس می پوشد، ولو لباس می پوشد نماز بخواند والا حالا حالاها می خواهد در حمام بماند، این که می آید در رختکن حمام لباس می پوشد هیچ احساس نمی کند که با این عمل دارد تقرب به خدا می جوید. یا کسی که وضوء می گیرد، خب وضوئش را که به داعی تقرب می گیرد. اما وقتی می آید مقدمه دیگر نماز را تحصیل می کند مثل ستر عورت، احساس نمی کند که این عمل را برای تقرب الی المولا انجام می دهد. پس معلوم می شود در ذات عمل عبادی صلاحیت للتقرب اخذ شده، امر داشته باشد یا نداشته باشد مطرح نیست.

اقول: اشکال فرمایش ایشان این است که ما در عبادت یک حسن فعلی داریم و یک حسن فاعلی. حسن فعلی بله در خود عبادت حسن فعلی هست، بلااشکال وقتی می گویند غسل کن به قصد قربت، یعنی غسل در این حال ولو غسلی که به داعی توصل به نماز بجا می آوری، تیممی که به داعی توصل به نماز بجا می آوری، اقامه ای که به داعی توصل به نماز می گوئید حسن فعلی دارد یعنی محبوب مولا است. اما سائر مقدمات نماز ممکن است فی حد ذاته محبوب مولا نباشد. مثلا زن در خانه چادر سر کند این مقدمه نماز است. اینکه بگوئیم مولا از چادر سر کردن این زن خوشش می آید یعنی محبوب نفسی مولا است، نه معلوم نیست. محبوب نفسی مولا نماز خواندن در این حال است. نماز خواندن زن در این حال محبوب نفسی مولا است. اما خود این چادر سر کردن در خانه خودش، نه این معلوم نیست محبوب مولا باشد. ولی وضوء، تیمم، غسل، اقامه قبل از نماز، ظاهرش این است که وقتی می گوید بخاطر خدا بیاور، او حسن فعلی دارد.

اما حسن فاعلی عبادت، ما دنبال حسن فاعلی عبادت هستیم. در حسن فاعلی عبادت ما عرضمان به حضرت امام قده این است که حسن فاعلی عبادت با داعی توصل به ذی المقدمه هم فراهم می شود. حسن فاعلی که به آن می گویند قصد قربت، حتی آن زنی هم که چادر سر می کند به داعی توصل به نماز، این عملش عمل قربی است. عبادت نیست به این معنا که اخذ نشده قصد قربت در او قبول، اما بالاخره به داعی قربت انجام شده است، یعنی آن عملش به قصد قربت که انجام شده همین مقدار که به داعی توصل هست در حسن فاعلی کافی است. اصلا صلاحیت للتقرب مراد حسن فعلی است یا حسن فاعلی؟ ما در این بحث به دنبال حسن فاعلی هستیم. حسن فاعلی یعنی اضافه کند این عمل را به خدا، بگوید خدایا بخاطر تو این کار را می کنم. این زن می گوید خدایا در این هوای گرم جایی که نامحرم نیست آدم جلو شوهر و بچه هایش چادر سر می کند. اما خدایا چون تو گفتی که نماز بی چادر نخوانید، من چادر سر می کنم بخاطر اینکه ایجاد کنم صلاة مع الساتر را. خب این از اوضح اضافه عمل است به خدا. حسن فاعلی محقق می شود. ما در جائی که در عمل قصد قربت معتبر است، می گوئیم حسن فعلی و محبوبیت نفسیه اش هم کشف می شود، معلوم می شود در مثل وضوء که قصد قربت در آن شرط است، وضوء قبل از نماز خودش محبوب نفسی است، البته قدر متیقن وضوئی است که به داعی توصل به نماز باشد، اقامه که به داعی توصل به نماز باشد. خب این اقامه محبوب نفسی است. این حسن فعلی. حسن فاعلی اش هم با داعی توصل فراهم می شود. و ما هیچ مشکلی در این بحث نداریم.

سؤال وجواب: ما می گوئیم در عبادت دو چیز معتبر است یکی حسن فعلی ویکی حسن فاعلی. ما اینجا به دنبال حسن فاعلی بودیم حسن فاعلی اش با داعی توصل درست می شود. حسن فعلی اش هم محبوب نفسی مولا است ولو در این حالی که به دنبال این اقامه نماز می خوانیم. استحباب نفسی ندارد، اما این اقامه ای که قبل از نماز می خوانیم محبوب مولا است. این حسن فعلی. حسن فاعلی اش هم همینکه اقامه بگوئیم به داعی توصل به نماز، بنابر اینکه نماز مشروط به اقامه است می گوئیم اگر اقامه نخوانیم نماز مشروط به اقامه محقق نمی شود. خب حسن فاعلی هم محقق می شود. در طهارات ثلاث هم حسن فاعلی اش درست می شود ولو من به داعی توصل به نماز بیاورم. حسن فعلی اش هم که اصلا به ما ربطی ندارد، مربوط به خدا است. خدا وقتی می گوید وضوء بگیر بخاطر من و بعد نماز بخوان، معلوم می شود یک محبوبیت نفسیه در این حالی که می خواهیم به داعی توصل به نماز وضوء بگیریم دارد. این به گردن ما نیست به گردن مولا است.

سؤال وجواب: چه اشکالی دارد، این زن چادر سر می کند به داعی توصل به اینکه صل متسترا

سؤال وجواب: ما در ستر جسد نگفتیم محبوب نفسی است. خود ما الان گفتیم ممکن است محبوب نفسی نباشد. اما قرب فاعلی با داعی توصل محقق می شود. قرب فعلی یعنی این فعل محبوب نفسی مولا باشد، نه ما دلیل نداریم. اما در مقدمات عبادیه حتما باید مقدمه ای که اخذ قصد القربة شرطا فیها البته او باید محبوب نفسی مولا باشد ولو در حالی که نماز می خوانیم، لازم نیست محبوب نفسی مولا باشد مطلقا، ولو در این حالی که نماز می خوانیم اقامه ای که قبل از نماز می گوئیم مولا دوست دارد. وقتی دوست داشت امر می کند که اقامه به قصد قربت بجا بیاوریم. من چجور قصد قربت می توانم بکنم؟ من می توانم قصد قربتم از راه اتیان به اقامه قبل از نماز به داعی توصل به نماز باشد. و هیچ مشکلی ندارد.

سؤال وجواب: ستر عورت امر غیری دارد. امر غیری مقرب نیست. برای قصد قربت و تحقق حسن فاعلی عیب ندارد، این زن ستر می کند بدنش را به داعی توصل به نماز صحیح، این حسن فاعلی و قصد قربت محقق می شود. اما چرا نمی گویند ستر جسد مقدمه عبادیه است؟ چون قصد قربت در او اخذ نشده است و ما دلیل نداریم که ستر جسد بر این زن محبوب نفسی است. نه، تقید جزء وقید خارج. آن چیزی که محبوب نفسی مولا است نماز خواندن در این حال است. اما خود چادر سر کردن در خانه خلوت محبوب نفسی مولا نیست. مولا نماز در این حال را دوست دارد. اما در مورد مقدمات عبادیه، می گوئیم مقدمه عبادیه معلوم می شود خدا این مقدمه عبادیه را حداقل در حالی که بعد از آن نماز می خوانیم خودش را دوست دارد که می گوید این را بخاطر من بیاور. معلوم می شود خود این را دوست دارد که می گوید این را بخاطر من بیاور. این می شود حسن فعلی. که وقتی می گوید بخاطر من بیاور معلوم می شود خدا این را دوست دارد. اما در ستر چادر نگفت ستر چادر را بخاطر من بیاور. می ماند حسن فاعلی. حسن فاعلی یعنی تمشی قصد قربت. تمشی قصد قربت ممکن است به اضافه عمل الی الله بأی نحو من انحاء الاضافة، یکی از آن انحاء این است که ما قصد توصل بکنیم به واجب نفسی. من این مقدمه را می آورم به داعی توصل به واجب نفسی، این قصد قربت به عنوان حسن فاعلی متمشی می شود.

پس ما در اینجا در تمشی قصد قربت بود. و اینکه می گفتند قصد امتثال امر غیری موجب قصد قربت نیست ما قبول کردیم، گفتیم بله. ولکن قصد اتیان به مقدمه به داعی توصل به ذی المقدمه این موجب تمشی قصد قربت است. اگر این مقدمه را به داعی استحباب نفسی اش بیاوریم او هم موجب قصد قربت است و ما در این بحث هیچ اشکالی نداریم.

می ماند بحث اعطاء ثواب. که گفتند اعطاء ثواب در طهارات ثلاث چه جور می شود با اینکه امتثال امر غیری است؟

آقای خوئی فرموده است: ما امتثال امر غیری را به داعی توصل به واجب نفسی موجب استحقاق ثواب می دانیم. کسی که مقدمه واجب را می آورد، نصب سلّم می کند به داعی توصل به صعود الی السطح، این مستحق ثواب است. چون عملش مصداق انقیاد است. ایشان می گوید حتی اگر امر غیری شرعی هم نبود همین را می گفتیم. اتیان به مقدمه به داعی توصل به واجب مصداق انقیاد است.

اقول: ما قبلا در این مطلب اشکال کردیم و گفتیم درست نیست. ما هیچ استحقاق ثوابی بر اتیان به مقدمه ولو به داعی توصل به ذی المقدمه باشد نداریم. ولی منافات با تفضل الهی ندارد. خداوند تفضل کرد فرمود من مشی الی زیارة الحسین علیه السلام فله بکل خطوة کذا من الثواب. تفضل کرد. چه مشکلی دارد؟ اصلا استحقاق ثواب حتی در امتثال واجب نفسی هم نیست. ما که هستیم که از خدا مستحق ثواب باشیم که اگر خدا به ما ثواب ندهد به ما ظلم کرده است. این حرفها درست نیست. خود خداوند وعده داده ثواب بدهد، إن الله لا یخلف المیعاد. به این معنا خداوند وعده داده است ثواب بدهد بر مقدمه واجب، اگر وعده داده إن الله لایخلف المیعاد. ما که بخیل نیستیم. مثلا فرموده هر گامی که برای کربلا برمی داری اینقدر ثواب دارد. اینکه مشکلی ندارد.

اما این چیزهایی که می گویند ثواب ملازم است با استحباب نفسی و امر نفسی، (که حرف درستی هم نیست، چون ما گفتیم ثواب تفضل است، بر امر غیری هم تفضل ممکن است)، خب بسیار خوب، باید ببینیم وعده اینکه گفته اند وضوء ثواب دارد آیا مطلقا وضوء ثواب دارد ولو به داعی توصل به نماز نباشد، خب پس مطلقا وضوء مستحب نفسی است. اگر واقعا ثواب لازمه استحباب نفسی است و از آن طرف می گوئید وضوء مطلقا ثواب دارد ولو به داعی توصل نباشد، خب کشف می کنیم وضوء مطلقا مستحب نفسی است.

اما مهم این است که این حرفها درست نیست. آن دلیل هایی که می گوید وضوء ثواب دارد، اگر واقعا بگوید مطلقا وضوء ثواب دارد ولو اصلا نماز نخوانیم، اصلا وضوء می گیریم بعد می رویم می خوابیم، اگر این باشد و ما همچنین اطلاقی داشته باشیم که وضوء مطلقا ثواب دارد، بله این اصلا بحثی ندارد. معلوم می شود این مستحب نفسی است. چون من مقدمه واجب نیاوردم من وضوء می گیرم و یک ساعت بعدش هم می خوابم. این مقدمه هیچ واجبی نیست. اصلا قبل از وقت نماز است. اگر بگویند این وضوء ثواب دارد، خب اینکه مشکلی ندارد معلوم می شود مستحب نفسی است. اگر بگویند نه وضوءی که مقدمه نماز است ثواب دارد، بعد می گویند مبنایتان را ببینید، آیا ثواب ملازم است با استحباب نفسی، استحباب نفسی کشف می شود. اما ثواب بر مقدمه واجب را ملازم با استحباب نفسی نمی دانیم بلکه تفضل خداوند است.

خلاصة الکلام اینکه ببینیم ثواب را بر ذات وضوء می دهند ولو مقدمه واجب نباشد، خب کشف می کنیم وضوء مستحب نفسی است. اما اگر بگویند ثواب را بر وضوئی می دهیم که مقدمه واجب است، به نظر ما این ممکن است یک تفضل محض باشد. این مقدمه واجب تفضل شده و ثواب به آن می دهند، و هیچ لازمه این استحباب نفسی نیست. مثل اینکه لکل خطوة یمشی الی زیارة الحسین خداوند ثواب می دهد، شاید از باب این باشد که زیارة الحسین بشود افضل العبادة اهمزها. معلوم نیست این خطوه مستحب نفسی است. آن زیارت امام حسینی که می گوئی اتیتک زائرا و پاها تاول زده و گرد وخاک روی بدن نشسته، او مهم است. ممکن است همه این خطوه ها مقدمه است محبوب نفسی نیست. ثواب به تو می دهند از باب اینکه آن زیارت افضل العبادات اهمزها است، طوبی لزائریه سلام الله علیه. تتمة الکلام راجع به اقوال در وجوب مقدمه انشاءالله فردا.